



سیستم‌ها، ساختارها، و فرآیندهای کاپیتالیستی

اریک آلیه و فلیکس گتاری

سیستم‌ها، ساختارها، و فرایندهای کاپیتالیستی

اریک الیه و فلیکس گناری

از زوایای متعددی می‌توان با مسئله‌ی کاپیتالیسم مواجه شد، اما نقطه‌ی آغاز ضروری برای مواجهه با این مسئله زاویه‌ی اقتصادی و اجتماعی است.

در وهله‌ی نخست، کاپیتالیسم را باید تابعِ عامِ «نشانه‌ای کردن»^۱ شیوه‌ی معینی از تولید، چرخش و توزیع تعریف کرد. بدین ترتیب، کاپیتالیسم – یعنی «روش» سرمایه – را رویه‌ای ویژه برای ارزش‌افزایی^۲ کالاها، همچون اجناس، فعالیت‌ها و خدمات خواهیم دانست که بر مبنای سیستم‌های نمایه‌ای و نمادین‌سازی برگرفته از یک ساختار نحوی^۳ جزئی و خاص پی افکنده می‌شود و فرارمزگذاری و کنترل کردن ساز و کار مدیریتی راه‌برنده‌ی کاپیتالیسم را ممکن می‌کند.

می‌توان فعلاً این تعریف «فرمالیستی» را حفظ کرد، زیرا این تابع نشانه‌ای کردن علی‌رغم آنکه از تابع‌های سرهم‌بندی‌های فنی و اجتماعی-اقتصادی متناظر با خود تفکیک‌ناپذیر است، اما همان‌قدر از انسجامی درونی بهره می‌برد. از این منظر سبک‌های «نوشتار» (با ارجاع به دریدا) را می‌توان با پیکره‌ای از متن‌های ریاضیاتی مقایسه کرد که انسجام آکسیوماتیک آن با کاربرد احتمالی‌اش در ساحت‌های غیرریاضیاتی به

۱ Semiotization: بدل کردن فرایندها به امر نشانه‌ای، یا نشانه‌شناختی کردن فرایندها.

۲ Valorization: «ارزش‌افزایی» معادل پیشنهادی حسن مرتضوی در ترجمه‌ی «سرمایه»ی مارکس است. با این حال، لفظ آلمانی این مفهوم، Verwertung، به معنای استفاده‌ی مولد از یک چیز به نحوی است که به تولید ارزش بینجامد. در مارکس نیز ارزش‌افزایی سرمایه (Kapitalverwertung) به طور خاص، به معنای کاربست نیروی کار ارزش‌آفرین هم برای اعطای ارزش سرمایه به چیزی (بدل کردن به سرمایه) و هم برای افزایش ارزش سرمایه است. باید در نظر داشت که هر ثروتی از نظر مارکس سرمایه نیست، بلکه سرمایه پیوند خاص خود را با فرایند تولید و بازتولید کاپیتالیستی دارد.

۳ Syntax: قواعد و اصولی که کنارهم نشانند، خواندن، و معناکردن نشانه‌ها را معین می‌کند. منظور نویسندگان از نحو «جزئی» (particular) اشاره به این واقعیت است که ساختار نشانه‌ای کاپیتالیسم ابداً «کلی» (universal) نیست. به علاوه، تلاش گناری و الیه برای بررسی فرایندهای نشانه‌ای در کاپیتالیسم متضمن این واقعیت نیز هست که می‌توان اقتصاد کاپیتالیستی را به شیوه‌ای زبان‌شناختی یا نشانه‌شناختی خواند و بنابراین اقتصاد کاپیتالیستی دارای یک «نحو» خاص خود است.

پرسش کشیده نمی‌شود. پیشنهاد ما این است که این سطح نخست را سیستم نشانه‌ای کاپیتالیسم یا امر نشانه‌ای ارزش افزایی سرمایه‌دارانه^۱ بنامیم.

ثانیاً، کاپیتالیسم بیشتر در مقام مولد نوع خاصی از مناسبات اجتماعی ظاهر می‌شود؛ اینجاست که آیین‌نامه، قوانین، کاربردها و فعالیت‌ها نمود می‌یابند. رویه‌های نوشتار اقتصادی شاید گوناگون باشند، مهم اما حفظ و نگهداری گونه‌ای خاص از نظم اجتماعی است؛ نظمی استوار بر شالوده‌ی تقسیم نقش‌ها میان آنانی که قدرت را به انحصار خود در آورده‌اند و آنانی که تحت انقیاد آن هستند — قدرتی که در حوزه‌های مختلف زندگی سیاسی و اجتماعی و نیز سبک زندگی‌ها، دانش و فرهنگ حضور دارد. همه‌ی این تقسیم‌بندی‌ها، همراه با تقسیم‌بندی‌های جنسیتی، سنی و نژادی، سرانجام قسمت‌های انضمامی سوسیوس را در «همان نقطه‌ی آغاز»^۲ می‌سازند. این سطح دوم را می‌توان ساختار قسمت‌بندی‌شده تعریف کرد؛ سطحی که همچنین به نظر می‌رسد درجه‌ی معینی از انسجام درونی را در عین تحولات یا خیزش‌هایی که تاریخ بر آن تحمیل می‌کند، حفظ خواهد کرد.

با وجود این، روشن است که «رمزگذاری» کاپیتالیسم از دل «لوح قوانین» بیرون نمی‌آید که بیکار برای همیشه مناسبت بین‌انسانی را تعریف کرده‌است. نظمی که کاپیتالیسم تحمیل می‌کند، درست همان طور تکامل می‌یابد که نحو اقتصادی‌اش. در این حیطة، همچون بسیاری حیطة‌های دیگر، معلول‌ها [یا اثرها] هرگز یک‌سویه نیستند و هرگز با علیتی یک‌طرفه مواجه نمی‌شویم. در عین حال، مساله این نیست که به تقابلی ساده بین سیستم نشانه‌ای و ساختار قسمت‌بندی‌شده راضی شویم. این دو جنبه همواره دست در دست هم پیش می‌روند و تمایزشان تنها تا جایی مناسب خواهد بود که به ما اجازه دهد تا کنش‌های متقابلی را توضیح دهیم که هر یک با سطح سومی به همان اندازه مهم برقرار می‌کنند: سطح فرایند تولید. اجازه دهید بی‌پرده بگوییم که در چشم‌انداز حاضر این سطح کوچک‌تر را نباید با آنچه مارکسیست‌ها «مناسبات تولید» یا «مناسبات اقتصادی زیربنا» می‌گویند، یکی بگیریم. بی‌شک دسته‌بندی ما از «فرایند تولید» دسته‌بندی مارکسیستی را در خود جای می‌دهد، اما ورای آن به حیطة‌ی تا بی‌نهایت قابل‌گسترش ماشین‌های انضمامی و انتزاعی بسط می‌یابد. در نتیجه این اجزای فرایندمحور باید نیروهای مادی، کار انسانی، مناسبات اجتماعی و نیز سرمایه‌گذاری‌های میل را در بر بگیرند. در مواردی که نظم‌دادن به این اجزا به غنای بالقوگی‌های آنها راه می‌برد — یعنی جایی که کل از مجموع اجزاء فراتر می‌رود — باید این برهم‌کنش‌های فرایندمحور را برهم‌کنش‌هایی «نموداری»^۳ خواند و باید از ارزش اضافی ماشین‌ساخت گفت.

آیا هنوز تحت این شرایط، مشروع است که کاپیتالیسم را یک موجودیت عام در نظر بگیریم؟ آیا این تعاریف صوری که برایش پیشنهاد می‌شوند، لاجرم گوناگونی کاپیتالیسم در زمان و مکان را نمی‌زدایند؟ جایگاه تاریخ در کاپیتالیسم چیست؟ به نظر می‌رسد تنها عنصری از جنس پیوستگی تاریخی که قادر به توصیف

1 The semiotic of capitalistic valorization

2 At the arrival point: منظور نویسندگان این است که هر فرد، به‌محض تولد، داخل این قسمت‌بندی‌ها قرار داده می‌شود.

3 diagrammatic

تجارب متعدد کاپیتالیسم باشد، دقیقاً همین خصیصه‌ی فرایندمحور پهنه‌ی تولید آن است، آن‌هم در معنای بسیار گسترده‌ای که ما پیشنهاد کرده‌ایم. می‌توان کاپیتالیسم را در همه‌ی مکان‌ها و زمان‌ها (یافت) به محض آنکه آن را یا از نظرگاه استعمار طبقات پرولتاریایی یا از نظرگاه به‌کارانداختن ابزارهای نشانه‌ای‌سازی اقتصادی که خیزش بازارهای عظیم را تسهیل می‌کنند (اسکناس، پول در گردش، اعتبار، الخ) در نظر گرفت. با این حال، حقیقت دارد که کاپیتالیسم‌های سه قرن اخیر واقعاً تنها از آن لحظه‌ای «پا گرفته‌اند» که علوم، فنون صنعتی و تجاری و جامعه‌ی آینده‌شان را در یک فرایند واحد از استحاله‌ی فراگیر به هم گره زدند (فرایندی ترکیب‌شده با قلمروزدایی). و همه چیز ما را به این باور سوق می‌دهد که آن جوامعی که فرم‌های کاپیتالیستی در آن‌ها توسعه یافته‌اند، در غیاب چنین «گره ماشینی»^۱ ای، چنین تکثیری از «مکانوسفر»^۲، قادر به غلبه بر شوک‌های بزرگی نمی‌بودند که بحران‌ها و جنگ‌های جهانی به وجود می‌آورند؛ و قطعاً به کورده‌هایی درمی‌غلطیدند که دیگر تمدن‌های بزرگ هم تجربه کردند: عذابی پایان‌ناپذیر، یا مرگی ناگهانی و «غیرقابل توضیح».

بنابراین کاپیتالیسم فرم تشنجی ادغام سنخ‌های متفاوت مکانیزم را نمایندگی می‌کند: ماشین‌های فنی، ماشین‌های اقتصادی، و نیز ماشین‌های مفهومی، ماشین‌های دینی، ماشین‌های زیباشناختی، ماشین‌های ادراکی و ماشین‌های میل‌ورز. کار نشانه‌ای‌سازی کاپیتالیسم – همان روش سرمایه – همزمان نوعی کامپیوتر جمعی جامعه و تولید، و نیز یک «سرهدف‌یاب»^۳ نوآوری‌های سازگار با رانه‌های درونی‌اش را شکل خواهد داد. در این شرایط، ماده‌ی خام و رژیم غذایی اصلی کاپیتالیسم مستقیماً کار انسانی یا کار ماشینی نخواهد بود، بلکه سرتاسر حیطه‌ی وسیله‌های هدایت نشانه‌ای^۳ را در بر خواهد گرفت. خود این وسیله‌ها متناسب‌اند با ابزاری کردن، بازتولید، گردش و داخل کردن آن پرشمار اجزاء سازنده‌ای به جامعه که فرایند ادغام ماشینی آنها را مد نظر قرار می‌دهد. آنچه سرمایه را سرمایه می‌سازد، قدرت نشانه‌ای است. اما آن هم نه هر قدرتی، بل قدرتی که به لحاظ نشانه‌ای قلمروزدایی شده باشد؛ زیرا در غیر این صورت، قدرت مورد نظر قادر به تعیین حدود و ثغور فرم‌های پیشین استثمار نمی‌بود. کاپیتالیسم ظرفیت کنترل گزینش‌گرانه‌ی جامعه و تولید به وسیله‌ی سیستم نشانه‌ای‌سازی جمعی را به زیرمجموعه‌های اجتماعی خاصی محول می‌کند. ویژگی تاریخی کاپیتالیسم این است که تنها می‌کوشد مؤلفه‌های متفاوتی را کنترل کند که برای ابقای خصیصه‌ی فرایندمحورش گرد هم می‌آیند. کاپیتالیسم به دنبال اعمال قدرت مستبدانه بر همه‌ی چرخ‌های جامعه نیست. حتی برای بقای کاپیتالیسم حیاتی است که آزادی‌های حاشیه‌ای را ترتیب دهد و فضاهایی نسبی برای آفرینش‌گری در اختیار بگذارد. مهم‌ترین چیز برای کاپیتالیسم، اربابی‌اش بر چرخ‌های نشانه‌ای است که در مورد سرهم‌بندی‌های مولد کلیدی، خصوصاً سرهم‌بندی‌های درگیر در تغییردادن فرایندهای ماشینی

۱ Mecanosphere: ترکیبی از mécano به معنای مکانیکی در فرانسه و sphere به معنای سپهر یا حیطه. مکانوسفر یعنی پهنه‌ای از مکانیزم‌ها یا سازوکارها که به باور نویسندگان به‌شکلی جهان‌شمول تکثیر شده و از فروپاشی کاپیتالیسم بر اثر بحران‌های تاریخی‌اش جلوگیری کرده‌است.

2 Homing head

3 Means of semiotic pilotage

(تنظیمات قدرت ماشینی) نقشی اساسی ایفا می‌کنند. بی‌شک نیروی تاریخ کاپیتالیسم را وادار کرده که به همه‌ی حیطه‌های امر اجتماعی علاقه نشان دهد - نظم عمومی، آموزش، دین، هنرها و غیره. اما در اصل، مشکل کاپیتالیسم چنین چیزهایی نیست؛ مسأله‌ی کاپیتالیسم در وهله‌ی نخست و به‌شکلی دائمی شیوه‌ی ارزش‌گذاری و وسایل تکنیکی کنترل بر سرهم‌بندی‌های قدرت و صورت‌بندی‌های متناظر با آنها است.

تمام «رمز و راز» کاپیتالیسم از شیوه‌ی خاص‌اش برای مفصل‌بندی نشات می‌گیرد. در واقع، کاپیتالیسم توانسته‌است تا درون یک سیستم عمومی واحد برای ثبت و هم‌ارزی، به مفصل‌بندی آن موجودیت‌هایی در کنار یکدیگر پردازد که در نگاه اول از اساس دیگرگون به نظر می‌رسند: مفصل‌بندی اقلام مادی و اقتصادی، فعالیت‌های فردی و جمعی انسانی، و فرایندهای فنی، صنعتی و علمی. و کلید این رمز و راز در این واقعیت نهفته است که کاپیتالیسم به استانداردهای مقایسه‌کردن، نظم‌دادن و انفورماتیک‌سازی این حیطه‌های چندگانه راضی نمی‌شود، بل به لطف فرصتی که این عملیات‌های گوناگون در اختیارش می‌گذارند، از هر یک از آنها ارزش اضافی ماشینی یا ارزش استثمار ماشینی یکسانی استخراج می‌کند. همین توانایی نظم‌دادن دوباره به دیگرگون‌ترین ارزش‌های ماشینی از خلال یک سیستم واحد نشانه‌ای‌سازی است که به کاپیتالیسم مجال سلطه‌ی عمومی‌اش را اعطا کرده: سلطه بر نه تنها ماشین‌های مادی پهنه‌ی اقتصادی (ماشین‌های پیشه‌ورانه، ساخت و تولید، صنعتی، الخ)، بل به همان میزان بر ماشین‌های غیرمادی که در قلب فعالیت‌های انسانی مشغول کارند (ماشین‌های تولیدی-غیرتولیدی، عمومی-خصوصی، واقعی-خیالی، الخ).

بدین ترتیب، هر بازار اقتصادی «آشکاری» در نواحی «پنهان» متفاوت و موازی ارزش‌های ماشینی، ارزش‌های میل، ارزش‌های زیبایی‌شناختی و غیره - ارزش‌هایی که آنها را ارزش‌های محتوا خواهیم خواند - ظاهر می‌شود. بنابراین شیوه‌های ارزش‌افزایی «عمیق» - که در قیاس با سیستم‌های صریح ارزش‌افزایی‌های مبادله‌ای نسبتاً ناآگاهانه‌اند - ارزش‌افزایی اقتصادی آگاهانه و «سطحی»^۱ را مضاعف می‌کند. اما این ارزش‌های محتوا در چارچوب مناسبات مفروض تولید ساخته می‌شوند تا خود را به ارزش‌های فرمال اقتصادی بدل کنند^۲ و این واقعیت، بر سازماندهی درونی آنها نیز اثرگذار است. ارزش‌های محتوا، گویی علی‌رغم میل‌شان، به درون منطق هم‌ارزی و بازار عمومیت‌یافته‌ی ارزش‌های ارجاعی کشانده می‌شوند [و به ارزش‌های فرمال بدل می‌شوند]؛ و بنابراین کل پروبلماتیکی که حول تقسیم‌بندی ارزش استفاده/ارزش مبادله شکل می‌گیرد، کاملاً بی‌اعتبار است، زیرا برقراری این منطق هم‌ارزی کاپیتالیستی باعث شده‌است تا فرم‌های مزبور از محتوای اجتماعی خود تهی شوند. ارزش استفاده در عمق مدار حول ارزش مبادله فرو می‌رود و به چرخش می‌افتد، بنابراین همه‌ی بازمانده‌های حالت طبیعی و خودانگیخته‌ی «نیازها» را از سطح فرایند کاپیتالیستی می‌زداید. پس از چشم‌اندازهای تک‌بعدی تصاحب مجدد و انقلابی ارزش استفاده دور شوید.

1 flat

۲ ارزش‌های محتوا در برابر ارزش‌های فرمال [صوری] قرار می‌گیرند. در متن باید به این تمایز دقت کرد.

(آیا این حرف یعنی حکمفرمایی ارزش مبادله ناگزیر است؟ یا یعنی که باید سرهم‌بندی‌هایی چنان پیچیده از میل را تصور کنیم که می‌توانند بیان‌گر طبیعی‌زدایی براندازانه از مناسبات انسانی با ارزش‌های مبادله باشند؟ به نظر می‌رسد باید اینجا از ارزش یا سرهم‌بندی‌های میل سخن می‌گوییم تا خودمان را از هر نوع اسطوره‌شناسی غیریت یا غیاب دور کنیم؛ چیزی که تنها بار دیگر در سطحی دیگر پروژه‌ی «بازطبیعی‌سازی»^۱ روابط تخریب‌شده‌ی این جهانی به دست کاپیتالیسم را پیش می‌برد.)

ارزش‌افزایی کاپیتالیستی در انتهای فرایند ادغام انواع ارزش‌ها ذیل منطق هم‌ارزی بازار، بر اساس یک مفصل‌بندی دوگانه بین موارد زیر سلطه‌اش را تثبیت می‌کند:

– بازار عام ارزش‌های اقتصادی صوری [فرمال]؛

– بازار عام ارزش‌های ماشینی.

خاستگاه خصیصه‌ی ذاتاً غیربرابری طلبانه و سلطه‌گر عملیات‌های مبادله در بستر کاپیتالیستی را باید در این سیستم بازار دوگانه یافت. شیوه‌ی نشانه‌ای‌سازی سرهم‌بندی‌های کاپیتالیستی در تحلیل نهایی به لحاظ ماهوی همیشه از یک عملیات متناقض سرچشمه می‌گیرد:

۱. برقرارکردن ارتباط بین نیروها و قدرت‌های غیرمتقارن حیطه‌های دیگرگون، و نیز برقراری هم‌ارزی صوری بین آنها.

۲. تعیین حدود قلمروهای بسته (حکمرانی قوانین مالکیت) و نهادینه‌کردن قسمت‌بندی جامع که مبتنی بر برنامه‌ریزی توزیع کالاها و حقوق، و به‌طور مشابه مبتنی بر تعریف شیوه‌های احساس، ذائقه و انتخاب‌های «ناآگاهانه» متناسب با هر یک از گروه‌های اجتماعی متفاوت است.

(بنابراین دشواری دیگری نیز پیش رو داریم: اگر دیگر نتوانیم از دل تضادی خشک و خالی بین فرم اقتصادی و محتوای ماشینی بیرون بیاوریم، آنگاه با خطر فرضیه‌پردازی راجع به ضرورتی تاریخی در تولید فرایندهای ارزش‌افزایی طرف خواهیم بود. ولی درحالی‌که سرهم‌بندی‌های ارزش‌افزایی پیشاکاپیتالیستی منتظرند تا یک [رویه‌ی] ارزش‌افزایی کاپیتالیستی قلمروزدا آنها را فرارم‌گذاری کند، اما دیگرگونگی‌شان، خصیصه‌ی نابرابر روابط‌شان با سرهم‌بندی‌های کاپیتالیستی، به‌واسطه‌ی خصایص کیفی این سرهم‌بندی‌ها، در مقام پس‌مانده‌های قلمروگذاری‌شده‌ی نوعی حرکت ذاتاً کمی‌ساز ارزش‌افزایی ظاهر می‌شوند که همگون‌سازی و «برابرسازی» می‌کند.) حتی اگر ادعای فرنان برودل^۲ درست باشد که خصیصه‌ی بنیاداً نابرابر بازارهای کاپیتالیستی زمان مرکزیت‌داشتن اقتصادهای جهان حول شهرهایی همچون ونیز، آنتورپ، ژنو، و آمستردام مشهودتر از بازارهای جهانی معاصر بوده‌است، بازهم معنایش این نیست که بازارهای جهانی معاصر نتیجتاً شفاف‌تر شده و به سطوح خنثای ثبت بدل شده‌اند. برعکس، واضح است که استثمار جهان

۱ اگر به تقابل بین طبیعی‌زدایی و طبیعی‌سازی مناسبات انسانی در خطوط پایانی این پاراگراف دقت کنیم، مراد نویسندگان صحبت از نوعی سرهم‌بندی میل است که می‌تواند نشان دهد روابط انسانی ذیل کاپیتالیسم و سلطه‌ی ارزش مبادله ابداً «طبیعی» نیستند.

2 Fernand Braudel

سوم ربطی به روابط برابر ندارد، بل از جنس غارتی است که در ازای آن و برای جبران‌اش، به عده‌ای از بومیان دارای امتیازات ویژه‌ی مقادیری خروس‌قندی‌های تکنولوژیک و چندتایی اسباب‌آلات لوکس برای مصرف صادر می‌کنند. و تمام اینها، «اقتصاددان‌های نو» و «نئولیبرال‌ها» را از موعظه‌کردن فیوض نجات‌بخش بازار کاپیتالیستی در تمام مکان‌ها و همه‌ی موقعیت‌ها باز نمی‌دارد.

به باور این اقتصاددان‌ها و نئولیبرال‌ها تنها بازار می‌تواند حکمیت بهینه‌ای را بین هزینه و محدودیت تضمین و برقرار کند. بنابراین مرتجع‌ترین اقتصاددان‌ها ظاهراً دیدگاه دیالکتیکی معکوسی از پیشرفت تاریخ را پذیرفته‌اند. از آنجا که بدترین کژراهه‌ها تنها بخشی از ضرورت تاریخی‌اند، پس باید بدون هیچ ملاحظه‌ای به جلو تاخت. پس قرار است بازار تنها سیستمی باشد که بسیج بهینه‌ی همه‌ی اطلاعات ضروری برای تنظیم جوامع پیچیده را تضمین خواهد کرد. هایدک توضیح می‌دهد که بازار نه تنها دم‌دوستگاه خودآیینی است برای ممکن‌کردن مبادله‌ی کالاها و خدمات یا «مکانیزم ایستایی برای تسهیم فقر»، بلکه بالاتر از همه، ابزاری پویا است برای تولید یا انتشار دانشی که در بدنه‌ی اجتماعی توزیع می‌شود. خلاصه، دقیقاً ایده‌ی «آزادی» است که با انگاره‌ی اطلاعات پیوند خواهد خورد و با رویکردی «سبیرتیک» بدان پرداخته خواهد شد. به باور ورا لوتز^۱، «ناکامل‌بودن اطلاعات است که علت وجودی بنیادین کاپیتالیسم به‌عنوان سیستم سازماندهی اجتماعی را فراهم می‌آورد. اگر اطلاعات کامل می‌بود، هیچ نیازی به کاپیتالیست‌ها نبود؛ و ما بی‌هیچ مشکلی همگی سوسیالیست بودیم.»^[۵] به باور طرفداران این نظریه، نابرابری مبادله‌ها در نهایت صرفاً به «ناکاملی» ساختارهای هزینه‌ی اطلاعات^۳ در این جوامع بستگی دارد.^[۶] تلاش بیشتر بر سر این موضوع کافی است تا همه‌چیز ردیف شود! با این حال، مشخص است که جهان سوم به‌واقع کار و ثروت خود را برای جعبه‌های کواکولا یا حتی بشکه‌های نفت «مبادله» نمی‌کند. اقتصادهای مسلط به جهان سوم بورش می‌برند و آن را به کام مرگ می‌کشاند. در مورد جهان‌های سوم و چهارم درون خود کشورهای ثروتمند نیز این حرف، اگر چه در ابعادی متفاوت، صدق می‌کند.

ماهیت نابرابر بازارهای کاپیتالیستی نشانگر وجود رگه‌ای از کهنه‌گرایی یا بازمانده‌هایی از تاریخ دور در این نظام نیست. عرضه‌ی شبه‌برابری طلبانه‌ی «مبادله‌ها» در بازار جهانی نه از فقدان اطلاعات سرچشمه می‌گیرد و نه از مخفی‌بودن فرایندهای انقیاد اجتماعی زیر حجاب ایدئولوژی نشأت می‌گیرد. عرضه‌ی نابرابر مبادله مکملی ضروری است برای تکنیک‌های ادغام سوپزکتیویته‌ی جمعی؛ ادغامی که جهت کسب رضایت لیبیدویی بهینه از دل آن و حتی تسلیم فعالانه در برابر مناسبات استثمار و تبعیض صورت می‌پذیرد. تمایز بین کالاها و فعالیت‌ها با توجه قراردادن ارزش‌های ماشینی و ارزش‌های میل دیگر نامربوط به‌نظر می‌رسد. فعالیت‌های انسانی که به‌خوبی تحت هدایت و کنترل جامعه‌ی کاپیتالیستی هستند، در یک سرهم‌بندی خاص به تولید کالا‌های ماشینی فعال می‌پردازند، درحالی‌که تکامل سرهم‌بندی‌های دیگر باعث می‌شود کالا‌های

1 Vera Lutz

2 Raison d'être

۳ Information cost: هزینه‌هایی که بر اثر تلاش برای دسترسی به اطلاعات جهت سرمایه‌گذاری یا فعالیت مالی صرف می‌شوند.

معینی به لحاظ اقتصادی تاریخ گذشته شوند و بنابراین «پرزاری ماشینی»^۱) آنها کم ارزش می شود. در مورد اول، قدرت فعالیت (نوعی دارایی از جنس قدرت^۲) به قدرتی ماشینی استحاله می یابد که به شدت قابل ارزش افزایی است؛ در مورد دوم، قدرتی ماشینی (نوعی اقتدار) به سوی قدرت های صوری میل می کند.

دیدیم که اگر به یک تقابل رضا دهیم - تقابل سیستم نشانه ای اقتصادی (برای مثال بازار)، و ساختار قسمت شدگی اجتماعی - فاکتورهای ادغام گر ماشینی را در دست نخواهیم داشت. از سوی دیگر، اگر در سطح یک سیستم نشانه ای که در تقابل با سیستم نشانه ای اقتصادی است - برای مثال، اطلاعات اقتصادی و فرایند ماشینی - توقف کنیم، ممکن است نیروگذاری های قلمروگذاری شده ی جمعی، یعنی ساختارهای کارآمد کردارشناسی اقتصادی و اجتماعی را از دست بدهیم. در مورد اول، گرفتار تقلیل های جامعه شناسختی فرمالیستی خواهیم شد و در مورد دوم، به تعمیم های دیالکتیکی ای خواهیم رسید که ما را از واقعیت های تاریخی دور می کنند. بنابراین باید سه جزء سازنده ی کاپیتالیسم، یعنی اجزاء سیستماتیک، ساختاری و فرایندمحور را کنار یکدیگر «نگه داریم»، و تنها اولویتی حادث برای هر یک از آنها قایل شویم.)

فرمول های ارزش گذارانه ی متفاوتی که اقتصاددان ها هنگام ارائه شان عموماً آنها را «مانعه الجمع»^[۷] توصیف می کنند، در واقع همواره ارتباط بسیار نزدیکی - یا در رقابت یا به عنوان مکمل - با یکدیگر در تاریخ اقتصادی واقعی داشته اند.^[۸] آیا همین باعث نمی شود تا هر یک از این فرمول ها را با دقت بیشتری از نو بررسی کنیم؟ شکل های متفاوتی که این فرمول ها به خود می گیرند (یعنی ارزش افزایی تجاری، صنعتی، مالی، انحصاری، دولتی یا بوروکراتیک)، نتیجه ی مهم تر دانستن یکی از اجزاء بنیادی آنها است که از طیف یکسانی از اجزاء بنیادی «گزینش» می شود. بنابراین اینجا همه ی اجزاء سازنده ی فرمول های مذکور را به سه ضابطه فروکاسته ایم:

فرایندهای تولید ماشینی،

ساختارهای قسمت شدگی اجتماعی،

سیستم های نشانه ای اقتصادی مسلط.

اکنون از این مدل حداقلی - لازم، اما نه هرگز کافی، زیرا مساله ابداً اجزاء ساده ای نیستند که بر حسب نظام های اولویت خودشان ساختارمند می شوند - به سوی بررسی نوعی شیمی تکوینی^۳ سرهم بندی های ارزش افزایی اقتصادی حرکت می کنیم؛ سرهم بندی هایی که حاصل اولویت بندی های حادث و تصادفی بین اجزاء ابتدایی هستند.

در جدول پیش رو از ساختارهای ارزش افزایی کاپیتالیستی:

۱ Virulence: به درجه ی توانایی بیماری زایی در یک گروه یا گونه از انگل ها (باکتری، ویروس، و دیگر انگل های میکروسکوپی یا ماکروسکوپی) گفته می شود.

2 Power asset

3 generative chemistry

۱. ساختارهای قسمت‌شدگی اجتماعی را باید تنها از نظرگاه پروبلماتیکی اقتصادی به نام دولت ملاحظه کرد (تحلیل پیامدهای حاصل از راستای مرکزگرایانه‌ی بخش مهمی از حرکت‌های اقتصادی — که در حسابداری ملی قابل مشاهده‌اند — بر چینه‌بندی نسبت‌های متعلق به این قسمت‌شدگی)؛

۲. سیستم‌های نشانه‌ای‌سازی اقتصادی تنها از زاویه‌ی پروبلماتیکی به نام بازار لحاظ خواهند شد (بازار در وسیع‌ترین معنای ممکن — همان‌طور که بیشتر آمد — یعنی بازارهای انسان‌ها، ایده‌ها، فانتاسم‌ها، و غیره)؛

۳. بیش از این به مشخص کردن فرایندهای مولد پرداخته نخواهد شد.

شش فرمول ساختارهای ارزش‌افزایی کاپیتالیستی	
مثال‌ها	ترتیب اولویت‌ها
شیوه‌ی آسیایی تولید* اقتصاد جنگی از سنخ اقتصاد جنگی نازی‌ها	a) دولت ◀ تولید ◀ بازار
پیشاکاپیتالیسم بازرگانی اقتصادهای جهانی که مرکزشان شبکه‌ای از شهرها است**	b) بازار ◀ تولید ◀ دولت
کاپیتالیسم لیبرال	c) بازار ◀ دولت ◀ تولید
کاپیتالیسم انحصاری استعماری	d) تولید ◀ دولت ◀ بازار
کاپیتالیسم جهانی یکپارچه	e) تولید ◀ بازار ◀ دولت
کاپیتالیسم دولتی	f) دولت ◀ بازار ◀ تولید

(اولویت‌های بین اجزاء را پیکان‌ها مشخص می‌کنند)

* برای نمونه، چین در قرن‌های دوم و سوم پیش از میلاد.

رجوع کنید به *Sur le mode de production asiatique, Sociales, 1969*

** برای نمونه، ونیز، آنتورپ، جنوا، آمستردام، بین قرن‌های سیزدهم تا هفدهم

باید تاکید کرد که هدف این جدول ابداعاً ارائه‌ی سنخ‌شناسی عمومی از فرم‌های تاریخی کاپیتالیسم نیست، بل تنها میخواهد نشان دهد که کاپیتالیسم را نمی‌توان با یک فرمول‌بندی واحد (مثلاً، اقتصاد بازار) یکی دانست. می‌توان این جدول را با وارد کردن اجزاء مکمل یا با تفاوت‌گذاری بین اجزاء درونی هر دسته پیچیده‌تر و نیز اصلاح کرد؛ مرزهای بین اجزاء ابداعاً غیرقابل نفوذ نیستند («تولید ماشینی») در چرخ‌های

نشانه‌ای بازار و در سطح دولت وجود دارد - برای مثال، در ساختمان‌های دولتی و در رسانه‌ها؛ «قدرت دولتی» در قلب لیبرال‌ترین نحوهای اقتصادی حضور دارد؛ به علاوه، موارد مذکور همواره نقشی تعیین‌کننده درون حیطه‌های اقتصادی ایفا کرده‌اند). اینجا تنها پیشنهاد می‌کنیم که همبستگی‌های معینی را بین سیستم‌های ظاهراً دور از هم، که در عین حال در یک جهت تاریخی حرکت می‌کنند، برجسته کنیم و این کار را از همبستگی‌های معینی آغاز کنیم که از سیستم دوم مفصل‌بندی - که در هر فرمولی یافت می‌شود - سربرمی‌آورند.

به شیوه‌ای کلی:

۱. ظرفیت سرهم‌بندی‌های مشخص برای اجرای خیزش‌های تاریخی عمده یا - با اشاره به فرمولی که ایلیا پریگوژین^۱ بسیار دوست دارد - ظرفیت آنها برای راهبری «فرایندی‌هایی به دور از تعادل‌های تاریخی»، به تقدم اجزاء مولد بستگی خواهد داشت.

۲. درجه‌ی «مقاومت در برابر تغییر» در اکسیوم‌های مربوط به چینه‌بندی‌های قبیل‌های، قومی، دینی و شهری، کاست‌ها، طبقات و الخ به تقدم اجزاء قسمت‌شدگی اجتماعی بستگی دارد.

۳. خصیصه‌ی کمابیش نوآورانه‌ی ارزش‌افزایی نشانه‌ای سرهم‌بندی‌ها (این واقعیت که این سرهم‌بندی‌ها باید قادر به تطبیق‌یافتن با رویه‌های نو و غنایافتن از طریق آنها شوند یا نشوند) به قدرت ادغام‌گرشان و ظرفیت‌شان برای «استعمار» نه تنها زندگی اقتصادی، که همچنین زندگی اجتماعی، زندگی لیبیدویی، و به بیان دیگر، به امکان‌شان برای تغییرشکل جامعه و انقیاد آن به راسته‌ی ماشینی بستگی دارد.

این واقعیت که «راستای تاریخ» باید به راسته‌ی تکاملی تولید مرتبط باشد، ضرورتاً به این ختم نمی‌شود که اهداف متعالی را غایت تاریخ قرار دهیم. وجود نوعی «راستای ماشینی» برای تاریخ ابداً مانع «رفتن تاریخ به تمامی راستاها» نمی‌شود. راسته‌ی ماشینی بر ریزوم تاریخی کاپیتالیسم ساکن می‌شود و آن را جهت می‌دهد بی‌آنکه هرگز سرنوشت آن را اداره کند. سرنوشت تاریخ در مسابقه‌ای برابر بین قسمت‌شدگی اجتماعی و تکامل شیوه‌های ارزش‌گذاری اقتصادی رقم می‌خورد.

اجازه دهید دوباره به این فرمول‌های متفاوت اولویت‌بندی‌ها نگاهی بیندازیم:

۱. اولویت‌های بازار. اولویت (b) که مسأله‌ی دولت را به سومین مرتبه موقوف می‌کند، مثلاً مسأله‌ی پیشاکاپیتالیسم بازرگانی قرن‌های سیزدهم و چهاردهم (مسائل مربوط به دولت برای بازرگان‌های ایالات متحده‌ی هلند در سده‌ی هفدهم اهمیت بسیار کمتری داشت تا منافع تجاری‌شان و به همین خاطر هیچ کس شوکه نشد که این بازرگان‌ها برای دشمنان پرتغالی یا فرانسوی‌شان اسلحه مهیا می‌کردند)^[۹]. این موضوع برای بسط و تقویت کاپیتالیسم در سرتاسر جامعه از خلال شکوفایی باروک تمام حیطه‌های مولد فرهنگی و نهادی مسأله‌ی خاص خود را ایجاد می‌کند.

۱ شیمی‌فیزیک‌دان بلژیکی روسی‌تبار که برنده‌ی نوبل شیمی سال ۱۹۷۷ شد.

پدیده‌ی اعتبار^۱ - از خلال تجارت بر حسب اعتبارنامه که ریشه‌های خود را در بستر بازرگانی بین‌المللی می‌دواند - شکوفایی حیطه‌های مولد فرهنگی و نهادی را زیر چنگ خود گرفته‌است. باید اشاره کرد که قوانین قرون وسطا به عبث می‌خواستند تا جلوی چرخه‌ی آزاد اثرات حاصل از بازرگانی را بگیرند؛ این کار خصومت قدرت‌های مردمی‌ای را در پی آورد که می‌خواستند مبادلات را تثبیت و چرخه‌ی پولی را کنترل کنند. داستان «جنگ پشته‌ها» به همین دلیل اتفاق افتاد؛ جنگی که بازرگان‌های بانکداری به راه انداختند و طی آن در واقع چیزی را به اعتبارنامه‌ها (پول ذخیره‌شده در بانک)^۲ افزودند که قبلاً برای برنامه‌پرداخت‌ها پذیرفته شده بود (ارز در گردش): حق انتقال (برنامه‌ها با تخفیفی ساده به گردش درمی‌آیند، درحالی‌که اعتبارنامه‌ها - طبق قانون - آزادانه قابل انتقال نبودند). چنین پاسخی به مشکل - اگرچه مدت زیادی به دنبالش بودند - به‌خاطر قاطع‌نبودن چندان روشن هم نبود: برای مثال، در وینیز حساب‌داران بانک دل‌گیر و بنا به حکم مورخه‌ی شش ژوئیه‌ی ۱۶۵۲ از رزرو انتقال‌های مالی برای پرداخت اعتبارنامه‌های پشته‌دار منع شدند. اگر این اتفاق نشانه‌ای از کندی و ناتوانی ساختارهای دولتی (یا شبه‌دولتی) در کنترل حرکت‌های پولی کاپیتالیستی نبود، احتمالاً اهمیت چندانی پیدا نمی‌کرد. اما آکاریا دو سر یونه^۳ در ۱۷۶۶ هنوز می‌توانست چنین بنویسد: «اگر ده دوازده بازرگان مرفه آمستردامی برای انجام یک عملیات بانکی دور هم جمع می‌شدند، می‌توانستند به یک چشم به‌هم زدن بیش از دو بیست میلیون اسکناس فلورانس (که نسبت به پرداخت نقدی ارجحیت دارد) را در سرتاسر اروپا به گردش درآورند. هیچ حاکمی از پس چنین کاری بر نمی‌آید. اعتبار قدرتی است که این ده دوازده بازرگان در تمام دولت‌های اروپایی و در کمال استقلال نسبت به انواع اقتدار اعمال می‌کنند.»

اولویت‌بندی (c) مسأله‌ی تولید را به جایگاه سوم حواله می‌دهد، مثلاً مسأله‌ی لیبرالیسم خام کاپیتالیسم قرن نوزدهم. این اولویت یک مسأله‌ی تاریخی خاص را در ساختن دولت‌های قلمروگذاری شده‌ی مدرن نشان می‌دهد. به شکلی پارادوکسیکال، لیبرالیسم همواره بیشتر مشغول برافراشتن آپاراتوس دولت بوده است تا رشد فراگیر تولید. اگر کسی این تحلیل هابرماس را بپذیرد که شاید «اگر با دقت سخن بگویم، هیچ ایدئولوژی‌ای در آن زمان وجود نداشته است»^[۱۱]، آنگاه آسان‌تر می‌توان فهمید که قانون سه^۴، نظریه‌ی توازن عام، نه تنها عمارت تجارت آزاد را در صدر همه‌چیز نمی‌نشانند، بلکه در عوض صورت‌بندی قضایی‌اش را نمایندگی می‌کند؛ این نظریه در روایت‌اش «چاقو را به دریا می‌افکند» و جسد قربانی را هم ناپدید می‌کند. اقتدار قضایی [Jurisdiction] برای یک دستگاه بازنمایی/نماینده‌ی خطی، انحصاری، و جبری^۵ بدین ترتیب استثمار بیش‌ازحد بالقوگی مولد، بسیج عمومی نیروی کار، و شتاب‌گرفتن سرعت گردش کالاها، انسان‌ها و سرمایه را یکجا گرد می‌آورد - و این یعنی از توازن خودبخودی عرضه و تقاضا برخوردار خواهی شد که تنظیم

1 credit

2 LC (letter of credit)

۳ Accarias de Serionne: تاریخ‌نگار و سیاستمدار فرانسوی قرن هجدهم.

4 Say's Law

5 algebraic

خودبه‌خودی کل سیستم را اثبات خواهد کرد. «اما به این شرط که هیچ مداخله‌ای به جز مداخله‌ی اقتصادی در مبادلات وجود نداشته باشد»^[۱۲].

می‌توان دید چه نقطه‌ی اتصال تاریخی یگانه‌ای لازم بوده تا رویای لیبرالی جامعه‌ای رها از مداخله‌های هر شکلی از اقتدار را بتوان پیش کشید. زیرا توازن رقابت آزاد کمابیش چنین چیزی است: قدرت بدون اقتدار. فرمول هابز بدون صحنه گذاشتن بر (واقعیت) این تمایز هرگز به آن واژگونی وحشتناک نمی‌انجامد – *veritas non aucton"tas facit legem*. حقیقت یک قدرت همچون انگلیس [را در نظر بگیرید] که از خلال ظرفیت صنعتی‌اش کنترل کافی را بر مجراهای بازار اعمال می‌کند تا سوبه‌های سیاسی ثروت مادی را در پس‌زمینه قرار دهد و هنوز با این حال بیشتر و بیشتر سود کند (تاریخ الغاء قوانین غلات انگلیس صرفاً به قرن نوزدهم باز می‌گردد). در واقع، ذات لیبرالیسم در حرکت معکوس است، و جدانشدنی از توازن آن محتوایی که اتویپای غیاب اقتدار را بر اساس تأیید قدرت برتر ترجمه می‌کند: حقیقت (*veritas*) تنها زمانی به علت عقلانی (*ratio*) بدل خواهند شد (فرضیه‌ی همگونی، یعنی توازن عام، مشروعیت خود را از نظم «ملی») می‌گیرد که همان علت به نمایش می‌گذارد) که به رابطه‌ای ذاتی با عقلانی‌سازی دائمی سلطه وارد شوند. به بیان ساده‌تر یعنی، دولت «همواره دست کم به اندازه‌ای که موقعیت اجتماعی و سیاسی اقتضا می‌کرده، قدرتمند بوده است»^[۱۳]. ترجمه‌ی اندکی تغییر یافته از گزاره‌ی مشهور هابز: ثروت قدرت است و قدرت ثروت.

وجود یک بازار بزرگ کنترل مرکزی – اگرچه کنترلی ظریف – را ایجاب می‌کند که قطعاً ضروری است. «هدایت از راه دور»^۲ تولید که مبتنی بر بازاری روبه‌رشد است، مداخله‌ها و معاملات ارزی دولت‌های قلمروگذاری شده را تکمیل می‌کند؛ و البته سیستم بدون آنها به حدود غایی خویش می‌رسد و دیگر قادر به تولید تجهیزات پایه‌ای نبود (تجهیزات متعلق به زیربنا، خدمات عمومی، امکانات جمعی، تجهیزات نظامی، و غیره).

۲. اولویت‌های دولت. اولویت (a) که بازار را به جایگاه سوم حواله می‌دهد، برای مثال همان شیوه‌ی آسیایی تولید یا اقتصاد جنگ از سنخ نازی (کار اجباری، نقش نسبتاً اندک اقتصاد پولی، تجسد ماهیت همیشه قدرتمند دولت در فرعون یا پیشوا، و مانند این‌ها) است. این اولویت مساله‌های تاریخی مشخصی را پیش می‌کشد:

۱-۲. مسائل کنترل انباشت سرمایه. ارزش اضافی را باید در مقام امری که جدای از قدرت دولت و ماشین نظامی‌اش در اولویت قرار دارد، انباشت کرد؛ رشد قدرت اقتصادی و اجتماعی افسار گوناگون اشراف‌زادگان را باید محدود کرد، وگرنه این رشد کاست حاکم را به تدریج تهدید می‌کند؛ چنین کاری بدین ترتیب به تدریج به توسعه‌ی طبقات اجتماعی خواهد انجامید. این شکل از تنظیم را در نمونه‌ی امپراتوری‌های

۱ یکی از اصول هابز در «لویاتان»: «اقتدار – و نه حقیقت – است که قانون را می‌آفریند».

«آسیایی» می‌توان با توقف تولید^[۱۴]، مصرف انبوه مبتنی بر قربانی کردن، سازه‌های باشکوه، مصرف تجملاتی و غیره ایجاد کرد. در نمونه‌ی رژیم‌های نازی هم تنظیم با قلع و قمع درونی و جنگ تمام‌عیار ممکن شد.

۲-۲. مسائل مربوط به یورش‌های ماشینی از خارج، خصوصاً نوآوری‌هایی در فنون نظامی که دولت‌های مورد بررسی به دلیل محافظه‌کاری و رخصت‌ندادن به توسعه‌ی ابتکار عمل‌های خلاقانه نتوانستند خود به موقع به آنها دست یابند. (برخی امپراتوری‌های آسیایی ظرف چندسال به دست ماشین جنگی‌های کوچ‌گری که حامل نوآوری‌های نظامی بودند، از بین رفتند).

اولویت (f) که مسأله‌ی تولید را به جایگاه سوم حواله می‌دهد برای مثال همان کاپیتالیسم دولتی از سنخ شوروی (فرم‌های استالینیستی برنامه‌ریزی و غیره) است که قربت‌هایش با شیوه‌ی تولید آسیایی بارها مورد تأکید قرار گرفته است (مدل چینی، دست‌کم چین مائوئیستی، با آن روش‌های اسارت انبوه نیروی کار جمعی، شاید بیش از فرمول (f) به فرمول (a) تعلق داشته باشد). این اولویت مسأله‌ی تاریخی مشخصی را همراه با مسأله‌ی وسیله‌های نشانه‌ای‌سازی اقتصادی – به‌ویژه با برپا کردن بازارهایی که نه تنها ارزش‌های اقتصادی، که همچنین ارزش‌های پرستیژ را مبادله می‌کند – و نیز مسأله‌ی میل پیش می‌کشد. در این نوع سیستم اختلال نظام‌های بازار که باچینه‌بندی حاد ساختار قسمت قسمت اجتماعی هم ترکیب می‌شود، همبسته‌ی کنترلی اقتدارگرایانه است، اما این کنترل اقتدارگرا تنها تا آنجا دوام می‌آورد که حیظه‌ی نفوذش چندان رو به نفوذها و تاثیرات خارجی و نیز رو به رقابت از سوی دیگر شاخه‌های راسته‌ی مولد ماشینی گشوده نباشد. پس در انتها، سیستم گولاگ تنها تا جایی باقی می‌ماند که اقتصاد شوروی بتواند، دست‌کم به شکلی جزئی، جلوی سرهم‌بندی‌های نوآورانه را در حیظه‌های فن‌آورانه، علمی، و فرهنگی بگیرد. مطالبات دموکراتیک-سازی آپاراتوس کنترل اجتماعی‌نشانه‌ای سیستم (مثلاً مبارزه‌ی کارگران لهستانی برای «کنترل کارگران») این معضل را به درازا کشانده است.

۳. اولویت‌های تولید. اولویت (d) که، برای مثال در استثمار امپریالیستی کلاسیک، مسأله‌ی بازار را به جایگاه سوم حواله می‌دهد، فرم مکمل انباشت را برای واحدهای بزرگ کاپیتالیستی ای می‌سازد که چندان با فعالیت‌های ماشینی^[۱۵] قابل توجه [در فرایند انباشت] درگیر نیستند و از اثرات عدم‌سازماندهی بر جامعه‌ی استعمارشده نمی‌هراسند. انحصارگرایی تجاری «حاشیه» به نفع گرایش‌های سرمایه‌ی انحصاری در کلان‌شهر و تقویت اقتدار دولت کار می‌کرد. این قضیه پرسش تاریخی خاصی را با بازسازی جامعه‌ی استعماری ویران‌شده، از جمله تأسیس دولتی به‌شدت مصنوعی، مطرح می‌کند.

اولویت (e) که، برای مثال در کاپیتالیسم جهانی یکپارچه، مسأله‌ی دولت را به جایگاه سوم حواله می‌دهد، خود را «بالا» و «پایین» مناسبات قسمت قسمت پیشاکاپیتالیستی و کاپیتالیستی (یعنی همزمان در سطح جهانی و در سطح مولکولی) قرار می‌دهد، و با تکیه بر وسیله‌های نشانه‌ای ارزش‌گذاری و ارزش‌افزایی سرمایه بنا شده است که یکسره نو هستند و از ظرفیتی افزون برای ادغام ماشینی تمامی قوه‌ها و فعالیت‌های انسانی برخوردارند.

در اصل، «سرتاسر جامعه مولد می‌شود؛ ریتم تولید همان ریتم زندگی است»^[۱۶]. می‌توان با ساده‌سازی قابل توجهی گفت که این نقطه‌ی اوج صعود سرمایه بر فراز جامعه تنها بر پیوندگاه بین ادغام ماشینی و بازتولید اجتماعی تأسیس می‌شود. و البته بازتولید اجتماعی خود نتیجه‌ی بازقلمروگذاری ماشینی پیچیده و محافظه‌کارانه‌ی ضوابط جداسازی اجتماعی یا دست‌کم آکسیوم‌های اساسی این جداسازی و تبعیض (یعنی آکسیوم‌های سلسله‌مراتبی، نژادپرستانه، سکسیتی و الخ) است. ما اینجا باید از سرمایه‌ی اجتماعی-ماشینی سخن بگوییم و همین است که ما را و می‌دارد تا ظهور اندیشه‌ی نئولیبرالی را بسیار جدی بگیریم و نقطه‌ی آغاز کار خود را ورود زورکی نظریه‌ی اطلاعات به حیطه‌ی اقتصادی بدانیم. وقتی اطلاعات جایگاه نخست را در ماشین اجتماعی طلب می‌کند، عملاً یعنی رابطه‌اش با سازمانده‌ی ساده‌ی حیطه‌ی گردش قطع شده است تا به شیوه‌ی خودش به یک فاکتور تولید بدل شود. اطلاعات در مقام یک فاکتور تولید: این است آخرین فرمول برای رمززدایی از جامعه از خلال شکل‌گرفتن سرمایه‌ی سبیرنتیک. ما دیگر در عصر شاکله‌بندی استعلایی به سبک کینز (یعنی یافتن مکان و ریتم جدید تولید مبتنی بر سرمایه‌گذاری به‌میانجی دولت در مقام تابعی از جستجوی توازن) نیستیم و گردش دیگر فقط یک بردار برای اعتباربخشی اجتماعی به سودهای قدرت نیست؛ گردش بالا‌فاصله به سه‌گانه‌ی «تولید - بازقلمروگذاری - سرمایه‌سازی» سودهای ماشینی بدل می‌شود و فرم دخالت در / و کنترل بر بازتولید قسمت‌قسمت‌شده‌ی جامعه را به خود می‌گیرد. بنابراین، به نظر می‌رسد سرمایه بر «نوعی تمامیت بدون خاستگاه، بدون تضاد، و بدون انتقاد» فعالیت می‌کند؛ «تحلیل تمامیت وقتی تمامیت از پیش مسلم فرض می‌شود»^[۱۷]. سرمایه از گفتار تمامیت‌خواهانه‌ای که فرم بیان خود را در کلبی مسلکی «اقتصادهای نو» می‌یابد، جدانشدنی است. البته نظریه‌ی نئولیبرالی هیچ محتوایی غیر از این کلبی مسلکی ندارد که صرفاً بخشی از اراده‌ی حاضر برای تأیید بی‌پایان تولید برای تولید، در کلاسیک‌ترین شکل آن است (در چنین بستری است که باید افزایش باورنکردنی مخارج آمریکا برای پژوهش‌های نظامی را بررسی کرد). و از اینروست تجدید ساختار فضای مولد برای پاسخ به ضرورت ادغام «داده‌ها»ی نوین جهانی؛ فضایی که وقتی پا بگیرد دیگر لحاظ نخواهد شد: تجدید ساختار دائمی به قاعده‌ی فرایند کاپیتالیستی بدل شده است و بحران نیز به فرم گردش. «تجدید ساختار قاعده‌ای برای این مرحله نیست، بل عملیاتی است که در تمامی مرحله‌ها و دوره‌های فرایند اجتماعی توسعه می‌یابد»^[۱۸]. تنها بحران به چنین درجه‌ای از درهم‌آمیزی ادغامی بین تولید و گردش، تولید و اطلاعات، و تولید و بازقسمت‌شدگی اجتماعی مجال بروز می‌دهد و «قصد» توسعه‌طلبانه‌ی سرمایه‌ی آزادشده را برای دستیابی به بیشترین سیالیت توأم با همکاری محقق می‌کند.

این سیالیت را می‌توان در دو سطح تصدیق کرد:

– سطح کارخانه‌ی متحرک: «شبه‌کالاها» که اکنون صرفاً غیرمستقیم محصول کار هستند، از خلال گردش و به طور غیرمستقیم ساخته خواهند شد (شرایط اجتماعی تولید تحت کنترل سازمان‌دهی و اطلاعات افتاده است و فرایند کاری اکنون چیزی نیست مگر عنصری ساده در فرایند ارزش‌افزایی). به باور ژان‌پل دو

گدمار^۱ «هر واحد تولیدی می خواهد تا به عنوان گرهگاهی در یک شبکه‌ی سیال، به‌عنوان نقطه‌ی اتصال یا از بین رفتن موقتی سیالیت ظاهر شود، اما این گرهگاه را باید تنها در نسبت با مکانی که در شبکه اشغال می‌کند، تحلیل کرد»^[۱۹]. اکنون مدیریت فضای مولد به تنظیم سیالیت بهینه‌ی آن بدل شده است (و البته کار موقتی و پاره‌وقت بخش مهمی از این سیالیت بهینه است).

— از دولت قلمرومند به دولت «متحرک» (که در ترمینولوژی لیبرال بیشتر تحت عنوان دولت «حداقلی» شناخته شده است)؛ دولتی که دیگر حامل و نگهبان یک جور فضای ملی اصیل برای ارزش‌افزایی سرمایه نیست، بلکه مشارکت هر چه بیشتر در فضای فراملی ارزش‌افزایی را تشویق و تبلیغ می‌کند.^[۲۰] از مکانیک قراردادی به تعادل ترمودینامیکی — بسیار دور از توازن.

بنابراین پرسش تاریخی خاصی که با کاپیتالیسم جهانی یکپارچه مطرح می‌شود، حدود بالقوه‌ی قدرت ادغام‌گر آن را مدنظر دارد. به هیچ وجه آشکار نیست که کاپیتالیسم جهانی یکپارچه می‌تواند به شکلی بی‌پایان فنون و سوپرتکنیویته‌ها را ابداع و بر آنها غلبه کند. باید یک بار دیگر تاکید کنیم که کاپیتالیسم جهانی یکپارچه موجودیتی خودکفا نیست. اگرچه کاپیتالیسم جهانی یکپارچه امروز خود را در مقام «بالا‌ترین مرحله‌ی کاپیتالیسم» ارائه می‌دهد، اما آن هم فرمولی کاپیتالیستی در میان دیگر فرمول‌هاست. کاپیتالیسم جهانی یکپارچه با باقی‌ماندن نواحی عظیمی از اقتصاد کهن سازگار می‌شود؛ و در همزیستی با اقتصادهای لیبرالی و استعماری سنخ کلاسیک و نیز اقتصادهای سنخ استالینیستی قرار دارد. کاپیتالیسم جهانی یکپارچه که در حیطه‌ی تغییرات فنی-علمی نسبتاً پیشرو است، در حیطه‌ی اجتماعی اساساً محافظه‌کار است (به دلایلی نه ایدئولوژیک، که کارکردی). به علاوه می‌توان پرسید که آیا اینجا با یکی از تضادهای رفع‌نشده‌ی کاپیتالیسم جهانی یکپارچه طرف نیستیم؟ ظرفیت انطباق و تبدیل مجددی که ساختارهای اقتصادی کاپیتالیسم جهانی یکپارچه از خود نشان داده‌اند، با مرزها و حدود خود به محض احیای ظرفیت‌های مقاومت تمام گروه‌های اجتماعی مواجه خواهد شد؛ گروه‌هایی که از پذیرش اهداف «تک‌ساحتی‌ساز» آن امتناع می‌کنند. قطعاً تضادهای درونی کاپیتالیسم جهانی یکپارچه به گونه‌ای نیستند که ضرورتاً آن را به نابودی بکشانند. اما بیماری کاپیتالیسم می‌تواند کشنده باشد: بیماری‌ای حاصل انباشت تمامی بحران‌های جانبی‌ای که آنها را قی می‌کند. قدرت فرایند مولد کاپیتالیسم جهانی یکپارچه ظاهراً کم‌نشده‌ی است و اثرات اجتماعی آن نیز بی‌بازگشت؛ اما کاپیتالیسم جهانی یکپارچه چیزهای بسیاری را واژگون می‌کند و با شیوه‌های زندگی بسیار و ارزش‌گذاری‌های اجتماعی متعددی سرشاخ می‌شود و به همین دلیل، چنین پیش‌بینی‌ای اصلاً بی‌معنا نیست که توسعه‌ی پاسخ‌های جمعی — یعنی توسعه‌ی ساختارهای نو برای اعلام حضور، ارزش‌گذاری و کنش — شاید در نهایت کاپیتالیسم جهانی یکپارچه را به زیر بکشند؛ پاسخ‌هایی جمعی که از دل گوناگون‌ترین افق‌ها سرچشمه می‌گیرند. (ظهور ماشین‌جنگی‌های مردم‌نو مثل السالوادور؛ مبارزه برای حقی کنترل از سوی کارگران در کشورهای اروپای شرقی؛ خودارزش‌گذاری کار به سبک ایتالیایی؛ انبوه‌ای از بردارهای انقلاب

1 Jean-Paul de Gaudemar

مولکولی در تمامی ساحات جامعه). همان‌طور که می‌بینیم، تنها از خلال چنین فرضیه‌ای است که می‌توان از بازتعریف اهداف استحاله‌ی انقلابی جامعه ستایش کرد.

یادداشت‌ها:

۱ اسکار لانگ بازار کاپیتالیستی را با «طرح اولیه یک کامپیوتر» مقایسه می‌کند. نقل شده در:

Fernand Braudel, *Civilisation maririelle, economic et capitalisme*, Vol. II (Editions Armand Colins, 1979), p. 192.

۲. به باور فرنان برودل، بازارهای متقدم کاپیتالیستی در منطقه‌هایی متحدالمرکز برپا شدند. این منطقه‌ها از کلان‌شهرها آغاز می‌شد که کلیدهای اقتصادی را در دست داشتند و به همین خاطر می‌توانستند بیشتر ارزش اضافی را به سوی خود بکشند، درحالی‌که نزدیک به حاشیه‌ها، به خاطر کم‌رونقی مبادله و سطح پایین قیمت‌ها این منطقه‌های متحدالمرکز به سمت نقطه‌ی صفر میل می‌کردند. برودل اشاره می‌کند که هر جهان-اقتصاد ضرورتاً بر یک جهان-شهر واحد مبتنی بود، اما شاید در این مورد بیش از حد نظام‌مندی به‌خرج می‌دهد. نمی‌توان فرایندهای شهری و کاپیتالیستی‌ای را تصور کرد که بر حسب مدل تک‌مرکزی توسعه نیافته‌اند و در عوض بر ذخیره‌ی چندقطبی «مجمع‌الجزایر شهرها» مبتنی هستند؟

۳. رجوع کنید به:

Henri Lepage, *Demain le capitalisme* (Livre de Poche), p. 419.

4. *Individualism and Economic Order* (London: Routledge and Kegan Paul, 1949).

5. Vera Lutz, *Central Planning for the Market Economy* (London: Longmans, 1969).

۶. بر خلاف آنچه نظریه‌پردازان «انتخاب عمومی» ادعا می‌کنند، رشد اطلاعات در این حیطة - به‌خصوص اطلاعات رسانه‌های انبوه که تحت کنترل سیستم هستند - تنها می‌تواند اثرات نابرابری‌آفرین تکنیک‌های ادغام را تشدید کند. پروژه‌ای که خواهان کامل کردن نظریه‌ی تولید و مبادله‌ی کالاها و خدمات بازار با نظریه‌ی متناظری بود که با کارکردهای بازارهای سیاسی سازگار باشد (جیمز بوچانان) شاید از روی حسن نیت آغاز شد، اما دست‌کم می‌توان گفت ناکامل ماند و به مشکل برخورد (برای مثال، گماشتن «پسرهای شیکاگو»ی میلتون فریدمن در شیلی پینوشه که فاجعه‌بار بود). بازارهای اقتصادی، سیاسی، و نهادی یک چیز هستند و بازارهای ماشینی و لیبیدوئی چیزی دیگر. و تنها در حاشیه‌ی این بازارهای آخر - ماشینی و لیبیدوئی - است که می‌توان چشمه‌های اصلی ارزش‌افزایی و خلاقیت ماشینی را قبضه کرد و به چنگ گرفت.

۷. درباره‌ی این شیوه‌های ارزش‌گذاری، نگاه کنید به:

Alain Cotta, *Theorie genbale du capital, de la croissance et des fluctuations* (Paris, 1967)

Encyclopedia Universalis (مدخل capital)

۸. مثال‌هایی از مکمل‌بودن: این واقعیت که کاپیتالیسم اولیه قرن‌های پانزدهم و شانزدهم، علی‌رغم بازار و نظام مالی مسلط شان، باید در شرایط مشخصی صنعتی می‌شدند (مثلاً بهبود دوباره‌ی آنتورپ به‌واسطه‌ی صنعتی‌سازی که برودل بحث آن را در صفحه ۱۲۷ جلد سوم پیش می‌کشد). و این واقعیت که یک اقتصاد بازار، علی‌رغم «لیبرالیسم» ظاهری‌اش، باید همواره مقداری مداخله‌ی دولتی داشته باشد یا برنامه‌ریزی «مرکزگرایانه» (برای مثال، برنامه‌های استالینیستی) باید همواره حداقلی از اقتصاد بازار، یا در حیطة نفوذ خودش یا در رابطه‌اش با بازار جهانی را حفظ کند.

9 Braudel, op. cit., Vol. III, pp. 172-3.

۱۰. همان، ص. ۲۰۷. و البته برودل می‌افزاید که «شرکت‌های چندملیتی امروز ما، همان‌طور که می‌بینیم، اجدادی نیز دارند.»

11. J. Habermas, *L'Espace publique, archeologie de la publicite comme dimension constitutive de la societe bourgeoise* (Paris: Payot, 1978), p. 98.

۱۲. همان، ص. ۸۹. ام. آگلیتا به درستی نظریه‌ی اقتصاد کلاسیک (و نئوکلاسیک) را به ساختمانی الاهیاتی مربوط می‌کند که «کاملاً نسبت به جهان ایده‌ها درونی است و هر چه اکیدتر باشد، از واقعیت دورتر خواهد بود.» چنین چیزی سرنوشت نظریه‌ی تعادل عام خواهد بود، اگر «پایان نظریه یعنی بیان ذات فارغ از هر عَرَضی؛ نهادها، برهم‌کنش‌های اجتماعی، نزاع‌ها ... همه و همه آشغال‌هایی هستند که باید برای یافتن ناب‌ترین رفتار اقتصادی دورشان بریزی.» در:

(M. Aglietta, *Regu/arion el crises du capitalisme* (Calman-Levy, 1976), p. 12).

13 F. Neumann, *Der Funktionswandel des Gesetzes im Recht der Jurgerlichen Gesellschaft*, quote'd by Habermas.

14 Etienne Balazs, *La Bureaucratie celeste* (Paris: Gallimard, 1968).

۱۵. و بی‌شک کندکردن توسعه‌ی تولید ماشینی در کلان‌شهر؛ رجوع کنید به:

F. Sternberg, *Kapitalismus Und Socialismus vor dem Weltgericht* (1951)

«اتحاد بین امپریالیسم اروپایی و فنودالیسم استعماری ... به‌شبه‌ای غیرعادی توسعه‌ی صنعتی، و به‌طور کلی توسعه‌ی پیشروی اقتصاد امپراتوری‌های استعماری را از سرعت انداخت.» نقل قول در:

Maximilien Rubel in *Marx* (Pleiade edn.), Vol I).

16 Antonio Negri, *Macchina Tempo* (Feltrinelli, 1982), p. 271.

17 Ibid., p. 278.

18 Ibid., p. 275.

19 Jean Paul de Gaudemar, "Naissance de l'usine mobile, in *Usine et ouvrier, figure du nouvel ordre productif* (Paris: Maspero, 1980), p. 24.

۲۰. این صورت‌بندی که آن را تا حدی از پاسکال آرنو وام گرفته‌ایم، به نظر ما از مرزها و محدوده‌هایی که شاید درونی چارچوب تحلیلی او باشند، می‌گریزد.

(*Le Monirarisme applique aux economies chilienne et argentine*, cf. *Critiques de l'economie politique*, no. 18).

ترجمه ایمان گنجی